برگردان و نگارش از: دگرمن احمد کندهاری
۰۶ مارچ ۲۰۲۰

یادی از "زهما" مبارز دانشمند و فرزانه

پرفیسورداکترعلی محمد "زهما"

خاطره و مضمون زندانی شدن داکتر "زهما" در کتاب (ژوندی خاطری) اثر داکتر عبدالعلی "ارغنداوی" ، نظرم را جلب نمود و خواستم آن را با علاقه مندان گرامی یاد ، بازتاب دهم .

گرامی یاد داکتر "زهما" از جملهٔ دانشمندان ادب، فلسفه و تاریخ ، زادهٔ کوچهٔ کلان توپخانهٔ ولایت قندهار بود که از افتخارات جمعیت فارسی زبانان آن خطه می باشد، گرامی یاد سمت استادی در فاکولته ادبیات پوهنتون کابل را داشت و مدتی را در کشور دموکراتیک خلق چین به تدریس مضمون علم تاریخ سپری نمود .

در مورد علمیت و صلابت استادی آن ، شاگردان و هم مسلکان علمی وی مطالب زیادی حین یادبودش تحریر نمودند ؛ اگر چه از زندانی شدن وی توسط شاگردان مکتب «ک ج ب» و همچنین از دشواری های زندگی سیاسی و کارنامه های مبارزاتی اش به اختصار مطلب در کتیبه های جداگانه ای یاد آوری گردیده ؛ ولی از شکنجه شدنش توسط جنایتکاران خلقی و سر جلاد ساطور به دست (سروری) تحت حاکمیت خونتای « حزب خلق - پرچم »اشاره ای نشده است. خوشبختانه جهت ثبت در تاریخ شخص گرامی یاد در یک مصاحبه از آن رویداد غم انگیز یادآوری نموده اند.

از آنجائی که جنایتکاران « حزب دموکراتیک خلق » بر هیچ کس رحم نداشتند و چون عاری از شرف و وجدان بودند ، احترام به استادان و بزرگان که رسم افغانیت ما می باشد ، آنها بی باکانه و بی اعتناء و یکه تاز بر حریم شخصی هموطنان و از جمله بر وقار و شرف علمی معلمان و استادان تاختند. در این مختصر مشاهده خواهید نمود که به چه نوع بی حرمتی و اهانت ، این دانشمند بزرگ را مانند دیگر زندانیان سیاسی شکنجه نمودند .

متن به زبان پشتو بوده و این راقم متن را به زبان فارسی- دری ترجمه نموده ام :

در صفحهٔ ۲۸۲ کتاب (ژوندی خاطری) به نقل از گرامی یاد "زهما" :

یک عده استادان فاکولته ادبیات گرفتار و زندانی شدند که از جمله دکتر "شجاعی" * و "ناصری" به جاودانگی پیوستند که یادشان گرامی باد .

بدون داشتن آگاهی قبلی از کدر فاکولتهٔ ادبیات به اکادمی علوم تبدیل گردیدم و مکتوب تبدیلی ام به اکادمی ارسال شده بود؛ در اکادمی اشغال وظیفه نمودم یک ماه کار کردم و معاش یک ماه را در آنجا اخذ نمودم، در ماه دوم ۱۵ روز اجرای وظیفه نمودم که معاش آن در آنجا باقی ماند، که بنده را گرفتار و به اگسا آوردند . در آنجا "عزیز" ضبط احوالات وزارت داخله (خواهرزادهٔ اسدالله سروری یا کدام کس دیگر) در همان صبح روز ملبس به یک دریشی سورمه ای و بوت های سیاه براقی که دارای نوک آهنی بود در آنجا آمد بعد از نوشیدن چای به شکنجه نمودن بنده آغازید که توأم به شوک برقی بود و فحش و دشنام های غلیظ برایم می داد و وقتی از اتاق خارج می شدم گفت (ووزه) و یک لگد محکم به کمرم زد که استخوان کمرم کسر کرد و هنوز هم کسر دارد .

بعد از آن که از آنجا خارج شدم بنده را به یک اتاق جداگانه انداختند .

در عصر همان روز سروری (اسدالله سروری) بنده را خواست و مرا به سروری معرفی نمودند ، یک آدم چاق با شکم بزرگ بالای نکتائی اش یک قوس ساخته شده بود در آنجا دو سه نفر ایستاده بود برایم گفت با این اشرار چه می کردی و چه نوع هدایات برای شان می دادی .

جواب: والله هیچ چیزی به آنها نداده ام و اشرار، مشرار را نمی شناسم .

یک مشت محکم زد و شروع به لت و کوب نمود به زمین افتادم بعد گفت بالای این چوکی بنشین وقتی نشستم به دو انگشتم برق دادند که بعداً بیهوش بودم چون صبح همان روز هم برایم شوک برقی داده بودند شب به همان گونه صبح شد و از ساعت هشت و نیم و یا نه تحقیقات بازهم آغاز گردید در اتاق دیگر روس ها نشسته بودند طوری برایم معلوم می شد که جوابات من به روسی ترجمه می شود و سؤالات روس ها به فارسی ترجمه می گردید که وقت زیادی را در بر می گرفت .

چند روز در همانجا ماندم و بعد به صدارت انتقال داده شدم که الی پانزده روز در صدارت بودم و از آنجا به پلچرخی بلاک دوم الی به قدرت رسیدن ببرک کارمل زندانی بودم و در عفو عمومی زندانیان سیاسی آزاد شدم .

*****

افزودهٔ مترجم:

گرامی یاد در منزل دو و یا سه در سلول عمومی بلاک دوم زندان پلچرخی با ما زندانی بود ولی نسبت اختناق و ترور زندانبانان « خلقی » نمی توانستیم با هم تماس و هم صحبت شویم و از هم سلول هایش شنیده می شد که استاد سخت از ترکی ، امین ، ببرک و هم کاسه لیسان آنها متنفر بود و به آواز بلند شب ها خشم و انزجار خویش را گویا می شد.

توجه نمائید خوانندگان محترم که شواهد عینی از همیاری روس ها که در عملی نمودن کودتای خونین هفت ثور چقدر ممد بودند و چگونه در شکنجه نمودن و کشتار فرزندان با فهم و دلیر ما دخیل بودند. بگذارید مشاوران روسی را تحت اداره و رهنمائی سفارت شوروی وقت در پلانگذاری و نصب مهره های وفادار به (ک ج ب) در کادر های فعال قطعات مرکزی و حومهٔ اردو را به جایش.

درد آور آنست که "سروری" قاتل و جنایتکار و معاون سیاسی اش (سلطان بهین) زنده اند و بر ما می خندند اگرچه "سروری" مدت چندین سال در زندان باقی ماند مگر "سلطان بهین" به پاداش خدمات ضد بشری آن ، عضو ارشد وزارت خارجهٔ حکومت پوشالی و منحیث سفیر در جمهوریت مردم چین تقرر داشت .

چون گرامی یاد "زهما" از "شجاعی" یاد آور گردیده ، بناءً نقل قول یکی از هم سلول های زندان پلچرخی در آن زمان را یادآوری می نمایم .

یک گروپ زندانیان از شکنجه گاه صدارت با گروپ ما نظامیان همزمان به بلاک دوم زندان پلچرخی مواصلت نمودیم ، سلول ها همه فقط با داشتن جایگاه یک تشک خواب پر و سرریز شده بود برای ما دهلیز کوته قفلی منزل اول اختصاص داده شد وقتی عسکر ها و ضابط موظف از محل رفتند بعداً ما احوال پرسی با دیگر زندانیان را آغاز و از احوالات هم دیگر روی سخن جویا شدیم ، زندانی که مسما به "بلوچ" بود در کنار بستر من جای گرفت و از جریان وضع زندان صدارت، از شهرت زندانیان، شکنجه نمودن و کار اجباری تعمیراتی در طول روز به خصوص از "شجاعی" و دیگر استادان پوهنتون کابل و گرامی یاد "سید حسین" قصه می نمود و بالاخره از آن شب تاریک و سیاه که چطور و چرا نجات پیدا کرده بود به صحبت ادامه می داد .

چند عراده بس های ۳۰۲ داخل شکنجه گاه صدارت ایستاده بود و به رؤیت یک لیست طولانی زندانیان را که حدود سه صد نفر تخمین می گردید نام خوانی می شد که "شجاعی" و دیگر استادان پوهنتون و "سید حسین" و شخص خودم شامل لیست بودیم و در زمان بالا شدن به بس عسکر محافظ دهن دروازه با « خلقی » های مسلح به غرض تدابیر امنیتی دور و بر ما پیچیده بودند ، ساعت ، انگشتر و پولی اگر داشتیم از ما تحویل می گرفتند و بعداً سوار بس می شدیم من هم که سوار بس شده بودم لیست ها غرض موجودی بازخوانی می شد، که نامم را صدا زدند و بنده را از بس پایان نمودند و امر نمودند که آنجا ایستاده شو وقتی بس ها حرکت می کرد من از عسکر موظف ساعت و انگشترم را مطالبه نمودم ولی در عوض سیلی محکمی برروییم زد که نزدیک بود بیهوش شوم گفت برو که نجات پیدا کردی و نمی دانی که بس ها کجا می رود.

بلی! خوانندگان گرامی این بس های کاروان مرگ از اردوگاه های مرگ (مسافران آن که همه سرمایه های علمی و ملی ما بودند) رژیم خون آشام « دموکراتیک خلق » بود ؛ که اکنون "پنجشیری" ، "غوربندی" و .. در سیاه نامه های شان از همچو واقعات تراژیک ملی سکوت مرگ نموده اند . بعداً از بلوچ نام شناسائی حاصل نمودم که یکی از اعضای کدری جناح « پرچم » بود که بدون اجازه و تصویب مشاوران روسی کسی آنها را به مرگ محکوم نمی توانست لذا سهواً درج لیست و قبلاً شناسائي نشده بود (تبصرهٔ من در مورد هم سلولم بلوچ بدان معنا نبوده که من طرفدار مرگ ایشان بوده باشم من از رهای و نجات وی از مرگ مسرور می باشم که کاش همه نجات پیدا می کردند) .

طوری که در این روز ها ویروس کرونای کشنده جهانی شده و در رسانه ها برای جلوگیری و مصونیت از این مرض خطرناک اطلاع دهی می گردد و طبق احصائیه های مراکز صحی تلفات انسانی از دو هزار تن بیشتر گردیده، ولی برای افغانها « خلقی » ها در آن زمان بدتر از ویروس کرونا بودند که قربانیان و جانباختگان تنها در زندان ها از صدهزار بیشتر بود.

قضاوت با شما می باشد .

یاد و خاطرهٔ پوهاند "زهما" گرامی باد .

۴ مارچ ۲۰۲۰